

هویت و خشونت

توهم تقدیر

آمارتیا سین

ترجمه: فریدون مجلسی

نشر پایان

چاپ اول: ۱۳۹۵

سرشناسه: سن، آمارتیا، ۱۹۳۳ - م. Sen, Amartya
عنوان و نام پدیدآور: هویت و خشونت: توهم تقدیر / آمارتیا سن؛ ترجمه فریدون مجلسی.
مشخصات نشر: تهران: پایان، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۲۷۶ ص.
شابک: ۰۰-۳۵-۵۷۴۲-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Identity and violence: the illusion of destiny, c2006.
یادداشت: این کتاب قبلاً تحت همین عنوان در سال‌های مختلف توسط ناشران مختلف منتشر شده است.

موضوع: هویت
موضوع: هویت گروهی
موضوع: خشونت

شابک افزوده مجلدی: فریدون، ۱۳۲۳ - مترجم
رده بندی شگره: ۳۳۶.۰۷/س ۹۵۹ ۱۳۹۴
رده بندی شگره: ۳۳۶.۰۱۱
شماره کتاب‌شناسی: ۴۰۷۷۴۱۲

نشر پایان

www.payanpub.com E.mail: payan1379@yahoo.com

هویت و خشونت

آمارتیا سن

ترجمه: فریدون مجلسی

گرافیک جلد: آریابرزن فروزان

ناشر: پایان، تلفن: ۰۹۱۹۴۹۴۷۶۸۸

چاپ اول ناشر: ۱۳۹۵

چاپ و صحافی: فرسیما، تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۰۰-۳۵-۵۷۴۲-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

فهرست

۹.....	یادداشت، مترجم
۱۵.....	پیش‌گفتار
۲۱.....	مقدمه
۲۹.....	فصل ۱: خشونت توسمی
۵۱.....	فصل ۲: معنی بخشیدن به حریت
۷۹.....	فصل ۳: محدودیت تمدنی
۱۰۳.....	فصل ۴: وابستگی‌های مذهبی و تاریخ اسلام
۱۳۵.....	فصل ۵: غرب و ضد غرب
۱۶۱.....	فصل ۶: فرهنگ و اسارت
۱۸۳.....	فصل ۷: جهانی شدن و عقیده
۲۲۱.....	فصل ۸: چند فرهنگی‌گرایی و آزادی
۲۴۹.....	فصل ۹: آزادی اندیشه
۲۶۹.....	نمایه کسان

یادداشت مترجم

آمارتیا سین از پهره‌های نامدار و محبوب عصر ماست. جایزه‌ی نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۸ به او تعلق گرفت، اما شهرت و احترام او در محافل علمی و اجتماعی جهان فراتر از آنی است که نسبت به یک برنده‌ی علمی نوبل روا می‌دهند. او اخلاق و انسانیت را از اقتصاد جدا نمی‌داند، و مبارزه‌ی جهانی برای فقرزدایی را عامل مؤثری در برقراری صلح و آرامش جهان می‌داند. سن در این کتاب ضمن انتقاد از سامانه‌هایی همچون اشتراکی‌گرایی، که هویت تک‌پاره را ترویج می‌کنند و برای هویت‌های دیگر فرصت عرض‌انداز و بقا قائل نیستند و در نتیجه خشونت‌آفرین می‌شوند، به نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها که هانتینگتون منادی آن بود، معترض است و آن را تبعیض‌آمیز، یک‌سوی‌نگر و آمیخته با پیش‌داوری خودخواهانه‌ی دیدگاه برتری جویانه‌ی غربی نسبت به دیگران می‌داند.

به نظر سن تفکیک تمدنی جهان و رویارو قراردادن آن‌ها نه تنها کمکی به صلح نمی‌کند، بلکه خود خشونت‌آفرین است. و اصولاً مبنای تفکیک دینی جهان را درست نمی‌داند، زیرا انسان‌ها دارای هویت‌های گوناگون هستند و تفکیک بر پایه‌ی یک هویت، نادیده گرفتن دیگر جنبه‌های انسانی و موجب تقلیل‌دادن ارزش انسان است. به عقیده‌ی

آمارتیا سن درست است که غرب در چند دهه در بسیاری از زمینه‌های علمی و فنی پیشی گرفته، اما در همین دوران با رفتارهای استعماری شرم‌آور نقطه‌ی سیاهی در تاریخ سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی خود به جای نهاده است.

گذشته از آن، بر خلاف آنچه تبلیغ می‌شود، غرب خاستگاه همه‌ی انقلابات علمی و فنی و حتی فلسفی نیست. بخش مهمی از فلسفه‌ی کلاسیک یونان که غرب خود را وارث آن می‌داند، در واقع زمانی دراز پس از آن که اروپا در تاریکی قرون وسطی از آن غافل بود، از روزنه‌های آندولس و اسپانیا پس از فتح قسطنطنیه از شرق به غرب راه یافت و ترجمه‌های عربی آن‌ها را دیگر به زبان‌های اروپایی ترجمه شد. و در زمینه‌های فنون، ریاضی و نجوم نیز آموزه‌های بسیاری از چین، هند، ایران و اعراب به غرب راه یافت، و مبنای رشد علمی بعدی آنان شد.

در شمار دیگر آثار آمارتیا سر از کتاب‌های اخلاق و اقتصاد، توسعه به مثابه آزادی، و هند جدلی می‌توان نام برد. کتاب توسعه به مثابه آزادی او پیش‌تر به فارسی ترجمه شده است. سن اکنون استاد دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه هاروارد است و پیش‌تر مارک ترینی کالج در کمبریج انگلستان بوده است. این‌ها بالاترین مدارج تحصیلی است که به دانشمندی در این رشته می‌تواند تعلق گیرد.

آمارتیا سن بنگالی و هندی است. به همین دلیل در کتابش بارها به هند استناد می‌کند و به آن جا ارجاع می‌دهد. برای مترجم، که زمانی در حرفه‌ی دیپلماتیک از مسائل جهانی غافل نبوده است، در باره‌ی نقش گاندی در استقلال هند همیشه این پرسش مطرح بود که آیا بدون گاندی هند به استقلال نمی‌رسید؟ آیا با استفاده از فرصت‌هایی که دو جنگ جهانی در اختیار استقلال طلبان هند قرار داده بود، نمی‌توانستند با وارد

کردن ضربه‌ای خود را هرچه زودتر از سر استعمار برهانند؟ با این حال هرگز در مقام رهبری اخلاقی و مسالمت‌آمیز او تردید نداشتیم. نیم قرن از آن افکار جوانی گذشته بود که فرزندم برای مأموریتی سیاسی به ایالت کراچی هند رفته بود، تجربه‌ی خود را برایم تعریف کرد. کراچی ایالت کوچکی در جنوب غربی مثلث هند در کنار اقیانوس هند به سمت دریای عمان است. ایالتی سرسبز به اندازه‌ی گیلان و با ۳۵ میلیون جمعیت.

برایش دوازده هیجان‌انگیز بود. در آن ایالت از فقر و اختلافات شدید طبقه‌ای راج در هند اثری ندیده و برخلاف بیشتر جاهای هند آن ایالت را بسیار زیباتر و پاک‌تر یافته بود. و باز برخلاف ایالات دیگر که هنوز از درصد بی‌سوادی بالا رنج می‌بردند، در آن جا مردمان گوناگون از راننده تاکسی تا استاد دانشگاه و فروشنده‌ی مغازه و مقامات اداری با افتخار به او یادآور شده بودند که ۶۵ درصد مردم ایالت‌شان با سواد هستند. روزنامه و کتاب از بالاترین شمارگان فروش برخوردار است، و همه‌ی مردم به خدمات بهداشتی دولتی در حد قابل دسترسی دارند. نکته‌ی جالب این است که بیش از دو سوم زمان از تفریح و تفرقه‌ی اطفال هند تا کنون اکثریت مجلس و دولت محلی آن ایالت در اختیار مردم بوده است. نکته این است که در همین مدت بزرگ‌ترین و پیشرفته‌ترین نظام‌های کمونیستی جهان فروپاشیده یا به شدت رنگ عوض کرده‌اند. نکته‌ی دیگر این که در همه‌ی آن گونه کشورها نارضایتی مردمی و جبهه‌گیری و تقابل مردم و دولت امری عیان و آشکار بوده است. و جالب این که اوضاع اقتصادی آن ایالت از دیگر ایالت‌های هند بهتر و درآمد سرانه‌ی کراچی در حال حاضر ۲۰ درصد بالاتر از میانگین مردم هند است.

پرسش این است که مسلک و آرمانی که در طی ۷۰ سال در شوروی و سپس در اروپای شرقی به توفیقی در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی دست نیافت و در کوبا و خصوصاً در کره‌ی شمالی رنج و درد و انزوای بسیار برای مردمش آفریده است، چگونه در آن ایالت کوچک پرجمعیت موفق بوده و خصوصاً رضایت مردم را به همراه داشته است؟ نتیجه‌گیری م این بود که عامل اصلی را نباید در آرمان جست. همه‌ی احزاب و مسالک‌ها در مرام‌نامه‌های‌شان حرف‌های خوب می‌زنند. اما علت شکست دولت‌ها در سده‌ی بیستمی چه بوده است؟ نتیجه‌ای که از این بحث فتم این بود که این اعتباری است که باید به پای مهاتما گاندی نوشت! که ملت را در نتیجه دموکراسی و پرهیز از انحصار طلبی را برای هند به یادگار گذاشت. مزیتی که پاکستان، بخشی از همان فرهنگ و تاریخ که در خون زائیده ما از آن محروم ماند.

دلیل شکست احزاب کمونیست سایر کشورها را باید در تکواری نظام و مسلک حاکم دانست، که آرمان خود را علمی می‌پندارد، و به هیچ تفکر دیگری اجازه‌ی بروز و رشد و مشارکت نمی‌دهد. در نتیجه انحصار قدرت را در اختیار کسانی معبود و به طور مدام علم قرار می‌دهد، که بقای حکومت‌شان مستلزم به کارگیری شیوه‌های پلیس و سرکوب رنجش و خصومت مردم و آثار منفی دیگری است که در کشور و منطقه دیگری تحت سلطه‌ی آن نظام دیده‌ایم. در واقع در کرا این دموکراسی است که پیروز شده است، زیر دولت مرکزی اجازه‌ی تکواری و جلوگیری از مشارکت دیگران نمی‌دهد. زیرا حزب حاکم می‌داند که هر چهار سال باید در انتخاباتی جدید شرکت کند و برنده شود تا بتواند به حکومت خود و آرمانش ادامه دهد. باید دیگران را نیز به حساب آورد و به قول‌ها و تعهدات انتخاباتی خود پای‌بند باشد. باید در برابر مجلس ایالتی که

نمایندگان احزاب گوناگون در آن حضور دارند و در برابر رسانه‌های برخوردار از آزادی بیان و آماده‌ی میج‌گیری باید پاسخ‌گو باشد، و از خشونت و خودکامگی بپرهیزد. در نتیجه مردم و نظام از شفافیت سود می‌برند، از فساد جلوگیری می‌شود، و مردم از وضعیت خود در مقایسه با ایالات دیگر و همچنین از ایفای به عهد دولت ایالتی خودشان راضی و قانع‌تر هستند و در برابر دیدارکننده‌ی خارجی به جای ناله و شکایت به مزایای خود می‌بالند. تفاوت میان پذیرش چندگانگی و تکثر هویتی در ایالتی مانند کراالا، با دولتی مانند کره‌ی شمالی، ظاهراً با همان آرمان، اما درگیر خشونت‌های ناشی از تحمیل تکوارگی هویتی و آرمانی، دست کم برای این مترجم، مثال و نمونه و برداشتی ملموس از پیام آمارتیا سن در این کتاب رده است.

در فاصله‌ی چند سال میان کتاب اول این کتاب و نسخه‌ی حاضر، جهان شاهد وقایع فاجعه‌آمیز و ناگهانی‌انگیزی بوده است که ظهور داعش و به ویرانی کشیدن شمال عراق و بخش بزرگی از سوریه و پیدایش بوکوحرام در آفریقا، و انفجاره‌ی فاجعه‌آمیز پاریس، بغداد، بیروت و... و آواره کردن میلیون‌ها انسان و بی‌لحاف و به بردگی گرفتن اقوام دگراندیش مانند ایزدی‌ها و آرامی‌ها که انسان از شدت خشونت‌آفرینی تکوارگی آرمانی جاهلیت داعشی و القاعده و سلفی اندیشی دارد، نمونه‌هایی است که از اعتبار اندیشه آمارتیا سن حکایت دارد.

وظیفه خود می‌دانم از دوست ارجمند و فرهیخته‌ام، نویسنده و روزنامه‌نگار گرامی، آقای محمدحسن علیپور، که اصلاحات و پیشنهادهای خوب ایشان بر اعتبار و روانی این ترجمه افزود، صمیمانه سپاس‌گزاری کنم.

در این ترجمه واژه‌ی تکواریه معادل singular و تکواریگی معادل singularity آمده است. در همه جا مذهب در مقام دین و به طور کلی معادل religion آمده است.

ویراست مترجم برای چاپ دوم، زمستان ۱۳۹۴

ف. م.

www.ketab.ir

پیش گفتار

چند سال پیش هنگامی که از سفری کوتاه به انگلستان بازمی‌گشتم (در آن زمان ما بر ترینیتی کالج در کمبریج بودم)، مأمور مهاجرت در فرودگاه هیترو به من گزافه‌های هندی مرا تقریباً به طور کامل بررسی می‌کرد، پرسش فیلسوفانه‌ی مطرح کرد که نوعی پیچیدگی داشت. در حالی که در برگه‌ی اداره‌ی مهاجرت به نشانی خانگی من می‌نگریست (ترینیتی کالج، کمبریج، منزل مدرسه) پرسید آیا این مدیر، که ظاهراً از میهمان‌نوازی او برخوردار بودم، از دوستان نزدیک من است. این پرسش موجب شد مکثی کنم، زیرا روی هم‌رفته بر من نبود آیا می‌توانستم ادعا کنم که از دوستان خودم باشم. با قدری فکر به این نتیجه رسیدم که پاسخ باید آری باشد، زیرا همواره نسبت به خودم رفتاری به اندازه‌ی کافی دوستانه دارم، و به علاوه، وقتی حرف‌های احمقانه می‌زنم، به رنگ می‌توانم دریابم که با داشتن دوستانی مانند خودم، نیاز به هیچ دشمنی ندارم. از آن جا که جریان این افکار مدتی وقت گرفت، مأمور اداره‌ی مهاجرت می‌خواست دقیقاً بداند که چرا مردد بودم، و به‌ویژه این که آیا در باب حضورم در بریتانیا نوعی تخلف صورت گرفته بود.

باری، آن مسأله سرانجام حل شد، اما در واقع آن گفت‌وگو یادآور این بود که هویت می‌تواند موضوع پیچیده‌ای باشد. البته این که به

خودمان بقبولانیم که هر چیز همسان یا برابر خودش است، کار مشکلی نیست. ویتگنشتاین، فیلسوف بزرگ، زمانی گفت که «در باره‌ی گزاره‌ای بی‌فایده نمونه و مثالی بهتر از این وجود ندارد که بگوییم چیزی همسان خودش است، اما ادامه می‌دهد و به این بحث می‌پردازد که چنین گزاره‌ای، هرچند کاملاً بی‌فایده باشد، با این حال «مربوط به نوعی نیل بافی است».

وقتی توجه خودمان را از مفهوم همسان بودن با خود به مفهوم سهیم بودن در هویت افراد دیگری از گروهی خاص معطوف می‌کنیم (که شکلی است که با فکر هویت اجتماعی غالباً به خود می‌گیرد)، این پیچیدگی بازنمایی‌ی باید. در واقع بسیاری از مسائل سیاسی و اجتماعی معاصر به دو راه‌های متضاد هویت‌های نامتجانسی در چرخش است که شامل گروه‌های متفاوتی می‌شوند، زیرا مفهوم هویت از راه‌های بسیار بر افکار و احساسات اثر می‌گذارد.

وقایع خشونت‌بار و شرارت‌های چند سال گذشته در جهان به دورانی آمیخته از پریشانی هولناک و رکودهای وحشتناک انجامیده است. سیاست مقابله‌ی جهانی غالباً به عنوان تابعی از اختلافات مذهبی و فرهنگی در جهان تلقی می‌شود. در واقع جهان به طریقی پدید آمده، هرچند تلویحی، به عنوان فدراسیونی از مذاهب یا از تمدن‌ها به نظر می‌رسد، و در نتیجه همه‌ی راه‌های دیگری را که مردم از طریق آن خودشان بنگرند، نادیده می‌گیرد. این خط فکری متضمن فرض عجیبی است در باره‌ی این که مردم جهان را فقط بر پایه‌ی نوعی سامانه‌ی جداگانه‌ی تکواری و فراگیر می‌توان دسته‌بندی کرد. جداسازی تمدنی یا مذهبی مردم جهان منجر به رویکردی «تکواری» به هویت بشر می‌شود، که انسان‌ها را صرفاً به عنوان اعضای یک گروه می‌نگرد - که برخلاف

گذشته که این هویت متکی بر ملیت و طبقات بود، اکنون در خط فکری مورد بحث با تمدن یا مذهب مشخص می‌شود.

رویکرد تکواره‌گرا به راحتی می‌تواند تقریباً نسبت به همه کس در جهان ایجاد سوء تفاهم کند. ما در زندگی عادی خود را اعضای گروه‌های گوناگون می‌یابیم - که به همه‌ی آن‌ها تعلق داریم. یک شخص می‌تواند در آن واحد و بدون هیچ تناقضی شهروند آمریکا، دارای اصلیت کاریبی با اجداد آفریقایی، مسیحی، لیبرال، زن، گیاه‌خوار، دونده، تاریخ‌دان، معلم مدرسه، رمان‌نویس، فمینیست، از لحاظ جنسی عادی، معتقد به حقوق کرباشان، دوستدار تئاتر، فعال محیط زیست، دوستدار تنیس و نوازنده ویولن باشد. با اعتقادی عمیق به وجود مخلوقات هوشمند در فضا، بیرونی که بسیار لازم است با آن‌ها (ترجیحاً به انگلیسی) صحبت کند. هر یک از این فعالیت‌های جمعی که این فرد در آن واحد به آن‌ها تعلق دارد او هویتی ویژه می‌بخشد. هیچ یک از این هویت‌ها را نمی‌توان به عنوان تنها هویت آن فرد یا نشانه‌ی عضویت او در طبقه‌ای انحصاری تلقی کرد. بدیهی دانستن تعدد گریزناپذیر هویت‌های مان، باید در هر زمینه‌ی خاصی بر پایه‌ی اهمیت نسبی مناسبات و وابستگی‌های خودمان تصمیم بگیریم.

بنابراین، نکته‌ی اصلی در گذران یک زندگی انسانی به هده گرفتن مسئولیت‌های انتخاب و برهان است. برعکس، خشونت در اثر روان‌اندن این احساس حاصل می‌شود که هویت تکواره امری چاره‌ناپذیر و بدیهی و غالباً ستیزه‌جو است که تصور می‌رود باید دارای آن هویت باشیم و الزاماً بر آوردن انتظارات گسترده‌ای را (گاهی به اشکال بسیار ناخوشایند) به ما تحمیل می‌کند. تحمیل هویت علناً تکواره [یا انحصاری] غالباً

مایه‌ی اصلی همان «هنر ستیزه‌جویی» است که اختلافات فرقه‌ای را برمی‌انگیزد.

بدبختانه بسیاری از تلاش‌هایی که با حسن نیت برای جلوگیری از چنین خشونت‌ی به کار می‌رود به نوبه‌ی خود در اثر فقدان محسوس انتخاب هویت‌های مان‌عقیم می‌ماند، و این امر می‌تواند به توانمندی ما در غلبه بر خشونت آسیب جدی برساند. وقتی چشم‌اندازهای روابط خوب در میان انسان‌های متفاوت در درجه‌ی نخست به معنی «دوستی میان تمدن‌ها» یا «گفت‌وگو میان گروه‌های مذهبی»، یا «روابط دوستانه میان جوامع متفاوت» باشد (یعنی نادیده گرفتن راه‌های بسیار متفاوت و فراوانی که مردم با یکدیگر مربوط می‌کنند)، عملاً تلاش جدی در مینیاتوریزه کردن [یا تمایل به یزسازی] انسان‌ها از فراهم آوردن تدابیر و برنامه‌های صلح‌طلبانه پیشی می‌گیرد.

ادغام تقسیم‌بندی‌های چندگانه در جهان در یک سامانه‌ی طبقه‌بندی شده‌ی ظاهراً مسلط یعنی مذهب، یا جامعه، یا فرهنگ، یا ملت، یا تمدن (که هر کدام به عنوان یگانه عنصر نیز می‌تواند به‌کار رود) به‌طور خاص نسبت به جنگ و صلح تلقی شود، اشتراک بشری ما را به موردی سببانه به چالش می‌کشاند. دنیای تکواری منزوی بسیار نفاق‌نکیز را در دنیای دارای طبقه‌بندی‌های متکثر و گوناگونی است که در آن زندگی می‌کنیم. سلطه‌ی تکواری نه فقط برخلاف اعتقاد واپس‌گرایانه‌ای است که معتقد بود، «ما انسان‌ها همگی بسیار همسان هستیم» (یعنی اعتقادی که این روزها بسیار مسخره، و همچنین بسیار احمقانه به نظر می‌رسد - و [احمقانه بودن آن] کاملاً هم بی‌دلیل نیست)، بلکه مغایر درکی است که ما را به طور متمایز متفاوت می‌داند، یعنی مغایر اعتقادی که هرچند در باره‌ی آن کمتر بحث شده، اما احتمالش بیشتر است. امید سازگاری در

جهان معاصر تا حد زیادی به درک دقیق‌تر از چندگانگی‌ها یا تکثر هویت بشر بستگی دارد، و همچنین به درک ارزشی بستگی دارد که آن هویت‌ها را به طور متقاطع به یکدیگر مرتبط می‌سازد و با شکاف ژرف ناشی از صد جور خط نفوذ ناپذیر نفاق و تفرقه تقابل می‌کند.

در واقع در پیرامون خود شاهد پریشانی و بربریتی هستیم که در آن نه فقط اغراض ناخوشایند بلکه عمدتاً اغتشاش ذهنی نیز سهم دارند. ترمیم تدبیر، به‌ویژه وقتی معطوف به نوعی هویت واحد و مفاهیم و دلالت‌های الزمی سیاسی یا ایجابی آن باشد، خشونت پرور است. ما برخلاف آنچه عرض آن و مخالفان این عقیده می‌گویند، باید به یقین بدانیم که وابستگی‌ها را تواناگری داریم و می‌توانیم به شیوه‌های بسیار متفاوت با یکدیگر تعامل داشته باشیم. ما از این فرصت بهره‌مندیم که بر پایه‌ی اولویت‌های خودمان تصمیم بگیریم.

اگر از وابستگی‌های متکثر و نامنتخاب و برهان غافل بمانیم، دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم تیر و گنگ می‌شود. چنین امری ما را به سوی چشم‌اندازهای ترسناکی سوق می‌دهد. مانند آن‌چه ماتیو آرنولدز در شعر «ساحل دُور» به تصویر کشیده است:

وضع ما در این جا چنان است که گویی در دشتی تیره‌گون باشیم،
سراسیمه از هشدارهای مغشوش نبرد و پرواز،
در جایی که با رسیدن شب، سپاهیان نادان به هم می‌آویزند.
باید کاری بهتر از این از عهده‌ی ما برآید.